

فصل‌نامه بین‌المللی علمی _ تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال ششم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۴۰۲ (۱۹-۳۸)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/JMZF.2024.431997.1172](https://doi.org/10.22034/JMZF.2024.431997.1172)

سلب فراست در اندیشه مولوی

رباب جلیلی ایرانی، مسروره مختاری^۲

چکیده

هدف از این پژوهش، مطالعه عوامل سلبی نیروی معنوی - عرفانی فراست در مثنوی معنوی است. با توجه به جایگاه والا و ارزشمند این اثر در میان آثار عرفانی، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی - توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، عوامل سلبی نیروی معنوی - عرفانی فراست را بررسی کرده است. فراست به‌عنوان یکی از کرامات عارفان، از موضوعات مورد توجه مولوی در مثنوی است. مولانا جلال‌الدین، در اثنای داستان‌های متعدد در هر شش دفتر، علاوه بر این که به انواع فراست پرداخته است، عواملی چون شهوت‌پرستی، آلودگی درون، قضا و قدر، خشم الهی و تکبر را از عوامل سلبی و موانع فراست دانسته است. علاوه بر این وی معتقد است این عوامل بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند و در افزایش و کاهش فراست در تعامل هستند و بررسی این عوامل در پیشرفت فرهنگی و اخلاقی جامعه مؤثر خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عرفانی، عرفان، فراست، مثنوی معنوی، مولوی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

jaliliirany@gmail.com

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول).

mmokhtari@uma.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۹

۱. مقدمه

مثنوی معنوی اثر ارزشمند مولوی - که اوج ادبیات عرفانی است - سخن فراوانی درباره کرامات اولیا و به‌ویژه فراست دارد که منبع بیشتر این سخنان تمثیلی، قرآن مجید و قصص انبیا و تذکره‌الاولیاء است. فراست می‌تواند یک توانایی فوق حسی باشد که بندگان خاص و مؤمن و محب خدا از آن بهره دارند و میزان آن در افراد با درجه خلوص و ایمان آنان مترتب است. روش پژوهش و شیوه گردآوری اطلاعات در پژوهش حاضر، عمدتاً کتابخانه‌ای است.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

فراست در لغت به معنای نگاه دقیق و تیز و دقیق شدن در امری است (ر.ک: عالم‌زاده و معینی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۲۶؛ نیز ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل واژه). «واژه فراسه در عربی به شکل «فراسه» آمده است. در لغت مترادف کیاست و فطانت و فهم و ادراک و زیرکی و دانایی و علمی است که از صورت پی به سیرت برند» (دهخدا، ۱۳۴۶: مدخل فراست). این علم با تمام جهات مختلف و ابعاد گسترده آن از زوایای روح آدمی حکایت می‌کند و همچون برخی از خصوصیات و صفات، از امور موهبتی است و دست الهی در آن به‌وضوح دیده می‌شود. فراست توانایی برداشت‌های دقیق از ظرایف آفرینش موجودات و اشیا و امور است. برخی از آیات قرآن کریم، این عمل خارق‌العاده را تأیید می‌کند.

مثنوی معنوی به‌عنوان یک اثر عرفانی به مقوله فراست عرفانی بسیار پرداخته است که مفاهیم و پیام‌های ارزشمندی را شامل می‌شود. به اعتقاد مولوی انجام دادن مجاهدات و ریاضت‌ها، رذایل اخلاقی را از بین می‌برد و اخلاق حمیده را ایجاد می‌کند و انسان را به فراستی عظیم می‌رساند؛ به‌گونه‌ای که تمام حقایق عالم معنا را به عین‌الیقین مشاهده می‌کند و صاحب چشم دل می‌شود.

ما طیبیانیم شاگردان حق بحر قُلم دید ما را فانفلق
آن طیبیانِ طبیعت دیگرنند که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی‌واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم
(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۵۳/۳)

مولوی برای عارف، زمان و مکان خاصی قائل نیست و فراست در نظر او محصول بی‌اختیاری و ترک اندیشه و تفکر عارف است. اهل فراست این توانایی را کسب می‌کنند که درون و باطن آدمیان را بی‌واسطه و در منظری عالی نظاره کنند. با توجه به مطالب فوق، مسئله‌ی اساسی تحقیق پاسخ به این پرسش‌ها است:

- عوامل سلبی فراست معنوی در مثنوی کدام‌اند؟

- عوامل مانع فراست چه تأثیری بر هم دارند؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

فضایل اخلاقی و صفات نیکو در میان تمامی ملت‌ها پسندیده و مورد توجه است و رعایت آن از سوی افراد جامعه باعث رشد و کمال و پیشرفت ملت‌ها و دولت‌ها است. فراست معنوی سبب صفای درون، راهنمای راه حق، مانع ارتکاب به گناه، دشمنی و غیره می‌شود. همچنین در بهبود روابط انسان‌ها بسیار مؤثر است و باعث دوری از ریا، تظاهر و تعدی به حق دیگران و متضمن سلامت روانی افراد جامعه نیز است. با عنایت به موارد یادشده، توجه به رشد فضایل اخلاقی افراد جامعه و سلامت روانی آنان، ضرورت و اهمیت پژوهش را روشن می‌کند. هدف از پژوهش حاضر آشنایی با برخی معانی، مفاهیم و تعاریف فراست، شناخت و معرفی فراست ناب معنوی و عرفانی، آشنایی با عوامل سلبی فراست در مثنوی مولوی است.

۱-۳. پیشینه تحقیق

در مورد فراست و همچنین مسائل نزدیک به این موضوع پژوهش‌های فراوانی انجام شده است که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد:

- «فراست در گفتمان عرفی و عرفانی» (۱۳۸۹) از علیرضا نیکویی و اختیار بخشی: در این مقاله فراست یکی از انحاء معرفت عرفانی و بازبسته ایمان است و به حسب درجات ایمان و مراتب قرب و بعد درجات مختلفی دارد.

- «از صورت به سیرت» (۱۳۹۶) از بهزاد کریمی: این مقاله با رویکردهای جنسی و جنسیتی فراست‌نگاری‌های عصر صفوی را بررسی کرده است.

- «فراست در متون عرفانی - اسلامی» (۱۳۹۲) از مهین پناهی و مسروره مختاری: این مقاله حاصل تأمل در برخی از آیات قرآن کریم است که عمل خارق‌العاده «فراست» را تأیید می‌کند.

- «بررسی و تحلیل ابعاد معرفتی فراست در ادب عرفانی» (۱۴۰۰) از سید منصور سادات ابراهیمی و محمود براتی خوانساری: در این جستار ابعاد معرفتی فراست در ادب عرفانی تحلیل شده است.

- «صفات پادشاهان ایران و انیران در آیین علم فراست» (۱۳۹۵) از فرزانه گشتاسب: موضوع این جستار، فراست‌نامه‌ای فارسی است منسوب به آذر کیوان که در آن، آذرکیوان علائم و نشانه‌های ظاهری پادشاهان ایران باستان را توصیف کرده است و آن‌ها را با اخلاق و منش ایشان تطبیق داده است.

ولی پژوهشی با رویکرد حاضر که به‌طور جداگانه فراست و عوامل سلبی فراست را در اثری خاص، به‌ویژه در مثنوی معنوی بررسی کرده باشد، تاکنون صورت نگرفته است.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

در قرآن کریم چندین بار از فراست و صاحبان فراست (متوسّمین) یاد شده است. آیه‌ای که در بیشتر کتاب‌های عرفانی در موضوع فراست به آن استناد شده است، آیه پانزده از سوره مبارکه حجر است (ر.ک: پناهی و مختاری، ۱۳۹۲: ۶۰).

خداوند متعال در بیان سرنوشت گناهکاران قوم لوط، بعد از بیان بلاهایی که بر قوم لوط نازل شد، به نتیجه‌گیری تربیتی و اخلاقی پرداخته است و می‌فرماید: «انّ فی ذلک لآیات للمتوسّمین: در این [سرگذشت عبرت‌انگیز] نشانه‌هایی است برای هوشیاران» (حجر/ ۱۵). متوسّم از ماده وسم، به معنی اثر گذاردن است. متوسّم به کسی می‌گویند که از کم‌ترین اثر به واقعیت‌ها پی برد. معادل آن در فارسی هوشیار، با فراست و ذکاوت‌مند است (ر.ک: شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۲۹). در تفسیر آیه مذکور آمده است: «آیه، علامتی است برای مؤمنین که بر حقانیت دعوت الهی و انذار آن دلالت می‌کند و کلمه توسّم به معنای تفرّس و منتقل شدن از ظاهر چیزی به حقیقت و باطن آن است و معنای آیه این است که در این جریان غذایی که بر قوم لوط آمد و بلاد آن‌ها را نابود کرد، علامت‌هایی است و بقایای آثاری است که هر متفرّس و زیرکی از دیدن آن، به حقیقت جریان نقل می‌شود؛ چه این علامت سر راه هر عابری است و هنوز به‌طور کلی نابود نشده است و این خود برای مؤمنین نشانه‌ای است که بر حقیقت انذار و دعوت دلالت می‌کند و معلوم می‌کند که آنچه پیغمبران از آن انذار می‌کردند، حقیقت دارد و شوخی نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۲۹/۱۲). علاوه بر این آیه در سوره فتح، آیه ۲۹ و بسیاری دیگر از سوره‌های قرآن، آیاتی یافت می‌شود که دال بر فراست است و این کرامت را از سوی متفرّسان تأیید می‌کند.

فراست عبارت است از علمی که به‌واسطه تفرّس آثار صورت از غیب آگاهی حاصل شود و آن مشترک است میان خواصّ مؤمنان و فراست کشف امور غیبی به‌واسطه تفرّس آثار صورت است. ملاصدرا فراست را دو قسم می‌داند: قسمی از آن، شناختی

است که بی‌واسطه بر دل وارد می‌شود و نوعی الهام است؛ قسم دیگر از راه آموختن حاصل می‌شود و آن، استدلال از ظاهر بر باطن است. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۰: ۶۲۰)

ابن عربی به‌عنوان مشهورترین صوفی جهان اسلام و در نقش بنیان‌گذار برجسته عرفان نظری، فراست را از ویژگی‌های عالمان به تأویل قرآن ذکر می‌کند و فراست را نوری الهی می‌داند که خدا در بصیرت مؤمنین قرار می‌دهد که با آن می‌توانند سرانجام امور را ببینند: «و هی أَلْفَراسَه الْإِلَهِيَّة هُوَ نُورٌ إِلَهِيٌّ فِي عَيْنِ بَصِيرَةِ الْمُؤْمِن يَعْرِفُ بِهِ إِذْ يَكشِفُ لَهُ مَا وَقَعَ مِنَ الْمُتَّفَرِّسِ فِيهِ أَوْ مَا يَقَعُ مِنْهُ أَوْ يؤولُ إِلَيْهِ أَمْرُهُ» (ابن عربی، ۱۴۲۷: ۳/ ۴۲۵). او می‌گوید، اگر می‌خواهی تأویل امر را بیایی باید فراست ایمانی داشته باشی و فراست را بخشش الهی می‌داند که بدون توانمندی، بهره کسی نخواهد شد. برای دریافت آن شرایطی را برمی‌شمرد که تزکیه و تصفیه نفس تا رسیدن به عالم طهارت از جمله آن‌ها است: «فَإِذَا صَفَّتْ نَفْسُهُ وَ زَكَّتْ وَ لَحَقَّتْ بِالْعَالَمِ الْمُطَهَّرِ وَ نَظَرَتْ بِالْعَيْنِ الْإِلَهِيَّةِ وَ سَمِعَتْ بِهِ وَ تَحَرَّكَتْ بِقُوَّتِهِ عَرَفَتْ مَصَادِرَ الْأُمُورِ وَ مَوَارِدَهَا وَ مَا تَنْبَعِثُ عَنْهُ مَا تَعُولُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ الْمَعْبَرُ عَنْهُ بِالْفَراسَةِ الْإِيمَانِيَّةِ وَ هِيَ مُوهِبَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» (همان: ۴۲۹).

«فراست نور نقل است که الفاظ پیامبر، برگزیده راهنما آن را به ارمغان آورده است. صاحب فراست آن است که خدا چشم و گوش او باشد و او کسی است که می‌سراید و می‌خواند. هیچ پایانی نیست مگر عکس قضیه که در غیب و شهود قائم به اوست.» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۷۳۱)

در یک طبقه‌بندی کلان، انواع فراست به سه طبقه بزرگ اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر و آینده‌نگری تقسیم شده است (جلیلی و مختاری، ۱۳۹۷: ۴۴-۴۸) برای برخی از

-
۱. این بصیرت الهی است، آن نوری الهی در بصیرت مؤمن است که با آن شناخته می‌شود؛ زیرا آنچه را که در آن می‌نگرد یا آنچه را که بر او واقع می‌شود یا به او واگذار می‌شود، برای او آشکار می‌کند.
 ۲. اگر روحش پاک و مطهر باشد، به عالم مطهر بپیوندد، با چشم الهی ببیند، از او بشنود و به قدرت او حرکت کند، آنگاه از سرچشمه‌ها و سرچشمه‌های آن، از چه چیزی سرچشمه می‌گیرد و به چه چیزی منجر می‌شود، می‌داند. پس آنچه بیان شد، فراست ایمانی و موهبتی از جانب خداوند متعال است.

حقایق راه برهانی و عقلی نمی‌توان تصور کرد؛ بلکه با نورانیت و اشراق حاصل از مشکات نبوی حقایق را می‌توان دریافت کرد. مولوی معتقد است؛ رسیدن به حقیقت جز از راه کشف و شهود میسر نمی‌گردد و برخی از مصادیق وجود نباید واقع‌بینانه نگریسته شوند، چون با برهان و دلیل قابل ادراک نیستند.

مولوی برای فراست عوامل ایجابی و سلبی متعددی ذکر کرده است. موانع فراست دل را مکدر می‌کند و باعث تیرگی قلب می‌شود و حواس انسان را از دریافت حقایق باز می‌دارد. این عوامل با یافته‌ها و مصادیق آن در مثنوی عبارت‌اند از: شهوت‌پرستی، اصل ناپاک، قهر و خشم خدا، قضا و قدر، تکبر و آلودگی درون. هریک از این عوامل با یافته‌های آن در مثنوی توصیف می‌شود.

۲-۱. شهوت‌پرستی

دید مولوی نسبت به انسان دید واقع‌گرایانه و مبتنی بر آموزه‌های دینی است. وی انسان را معجونی از فرشتگان و بهایم می‌داند که خصلت‌های نیک و بد (تقوا و فجور) در وجود او سرشته شده‌اند و با تربیت صحیح می‌توان از نیمه بهیمی و حیوانی کاست و به نیمه ملک‌گونه افزود و از این راه بر بلندای ملکوت و زادگاه اصلی پا نهاد. مولوی در حکایت «کشتن و زهر دادن مرد زرگر با اشارت الهی بود نه به هوای نفس و تأمل فاسد» می‌گوید:

گر نبودی کارش الهام اله او سگی بودی دراننده نه شاه
پاک بود از شهوت و حرص و هوا نیک کرد او لیک نیک بد نما
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۱۵)

اگر آن حکیم الهی از روی شهوت حکم به قتل زرگر می‌داد، سگ رانده درگاه شاه (الهی) بود؛ درحالی‌که وی از شهوت و حرص و هوا و هوس پاک بود و نتیجه این پاکی، دلی است که جایگاه الهام الهی و دیدگاهی عالی (فراست) و تصمیمی نیک

است. مولوی در لابه‌لای بسیاری از تمثیلات از نیمه فرشته انسانی با عنوان یوسف یاد می‌کند. در داستان کنیزک و خر خاتون می‌گوید:

تا نماید خر چو یوسف، نار نور	میل شهوت کر کند دل را و کور
نیست چون شهوت بتر ز آفات ره	زشت‌ها را خوب بنماید شره
صد هزاران زیرکان را کرد دنگ	صد هزاران نام خوش را کرد ننگ
یوسفی را چون نماید آن جهود	چون خری را یوسف مصری نمود

(مولوی، ۱۳۷۸: ۷/۵: ۷۸۴)

اگر طوفان شهوت در درون آدمی - که همان غلبه نیمه حیوانی است - برخیزد، گرد و غبارش دیده حقیقت‌بین انسان را کور و کر می‌کند و فراست او را می‌گیرد. شهوت در کسوت انسانی با دین جهود ظاهر می‌شود و به تعبیری انسان شهوت‌زده، خر (نیمه حیوانی وجود) را همچون یوسف زیبا می‌بیند و آفتی بدتر از شهوت وجود ندارد؛ زیرا حتی زیرکان را کور می‌کند.

در تمثیلی دیگر و ادامه حکایت درخواست پیامبر از زید که سر دل را فاش نکند، درباره شهوت و شهوت‌پرستی چنین می‌گوید:

ناریان خصم وجود خاکیند	تو نمی‌دانی که خصمانت کیند
همچنانک آب خصم جان اوست	نار خصم آب و فرزندان اوست
خصم فرزندان آبست و عدو	آب آتش را کشد زیرا که او
کاندرو اصل گناه و زلتست	بعدازان این نار نار شهوتست
نار شهوت تا به دوزخ می‌برد	نار بیرونی به آبی بفسرد
زانک دارد طبع دوزخ در عذاب	نار شهوت می‌نیارآمد به آب
نورکم اطفاء نار الکافرین	نار شهوت را چه چاره نور دین
نور ابراهیم را ساز اوستا	چه کشد این نار را نور خدا
وا رهد این جسم همچون عود تو	تا ز نار نفس چون نمرود تو

شهوة ناری به راندن کم نشد	او بماندن کم شود بی هیچ بد
تا که هیزم می‌نهی بر آتشی	کی بمیرد آتش از هیزم کشی
چونک هیزم باز گیری نار مرد	زانک تقوی آب سوی نار برد
کی سیه گردد ز آتش روی خوب	کو نهد گلگونه از تقوی القلوب

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۶۲/۱)

آتش شهوت وقتی مشتعل می‌گردد، با آب خاموش نمی‌شود؛ چون ذات و سرشت این آتش از دوزخ است و جز با نور دین آرام نمی‌یابد. در بیشتر آیات قرآنی تمثیل‌های قابل تأملی از سرگذشت متابعان هوای نفس و غالبان بر هوای نفس وجود دارد. نمونه‌ی اعلاهی عدم متابعت از شهوت، داستان حضرت یوسف است که از جانب خداوند حمایت شد: «... کَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ: این‌گونه باز گردانیدیم از او بدی و زشت‌کاری را؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود» (یوسف / ۲۴). پس متابعت از هوای نفس آتش دوزخ را در پی دارد و عدم متابعت همراهی پروردگار را. مصداق‌های فراوانی درباره‌ی دوری از شهوات و از جمله حرص و آز شکم‌پرستی و شکم‌بارگی و عهدشکنی در مثنوی وجود دارد که انسان را از دریافت شهود و طریقت و سیر صعودی بازمی‌دارد، فراست و بینش او را می‌گیرد و او را در تعلق دنیا ننگه می‌دارد.

۲-۲. اصل ناپاک

از عوامل دیگر دفع فراست در مثنوی اصلیت ناپاک است که در داستان استر و اشتر نتیجه‌ی آن چنین ذکر شده است:

نیست اندر چشم تو آن نور رو	هستی اندر حسّ حیوانی گرو
تو ز ضعف چشم بینی پیش پا	تو ضعیف و هم ضعیفت پیشوا
پیشوا چشمست دست و پای را	کو ببیند جای را ناجای را

دیگر آنک چشم من روشن ترست دیگر آنک خلقت من اطهرست
 زانک هستم من ز اولاد حلال نه ز اولاد زنا و اهل ضلال
 تو ز اولاد زنایی بی گمان تیر کژ پرد چو بد باشد کمان
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۶۹۵/۴)

مولوی نور فراست را حاصل پاک گوهری می داند که بی شک انسان را به راه راست رهنمون می شود و اهل گمراهی از فراست و کیاست لازم برای پیمودن و تشخیص حق و باطل محروم اند.

شخصیت داستان های مولوی، اعم از انسان یا حیوان نماینده گروه و صنف خود هستند و مولوی با روش گفت و گو، شخصیت آن ها را چنان به تصویر می کشد که اگر مخاطبان تجربه ای از شناخت شخصیت های مطرح شده در داستان را در زندگی واقعی خود داشته باشند، میان نمونه کلی و مصادیق ذهنی و تجربی خود مشابهت عجیبی را احساس می کنند؛ درست به همین دلیل آثار مولوی بازتابنده احوال و روحيات مردم عصر او، گرفتاری ها، گذران زندگی و کنش ها و واکنش های آنان است و مصادیق آن ها در طول عصرها تکرار می شود (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

باغبان ملک با اقبال و بخت چون درختی را نداند از درخت
 آن درختی را که تلخ و رد بود و آن درختی که یکش هفصد بود
 کی برابر دارد اندر تربیت چون ببیندشان به چشم عاقبت
 کان درختان را نهایت چیست بر گرچه یکسان اند این دم در نظر
 شیخ کو ينظر بنورالله شد از نهایت وز نخست آگاه شد
 چشم آخربین بیست از بهر حق چشم آخربین گشاد اندر سبق
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۲۴۰/۲)

در این ابیات درخت تلخ نماد انسان های بد اصل و بد ریشه و درخت دارای میوه های مشخص، نماد انسان های با اصل و ریشه پاک است که از ابتدا تأثیر تربیت و ثمره ای

واضح و مشخص دارند. اصالت راهی است به سوی فراست اکتسابی. فراست و آگاهی، دید انسان فارس و آگاه را وسعت می‌بخشد. انسان آگاه‌تر صابر است؛ زیرا با تجربه به این بینش رسیده است که هیچ چیز در دنیا ماندگار نیست. اگر مالی و اگر مقامی دارد، همه وسیله امتحان الهی است که باید از آن پیروز و سربلند بیرون آمد و الا وسیله فلاکت خواهد بود. در مجموع اصل حلال‌زادگی در تربیت انسان‌های متعالی و فارس از دید مولوی غیر قابل انکار است. در طول تاریخ نیز افراد ناپاک، افراد خشن و متکبر و در درجه‌ای بالاتر جنایت‌کارانی هستند که از اعمال خشونت در حق هم‌نوعان هیچ واهمه‌ای ندارند.

۲-۳. قهر و خشم خدا

قهر حق از عوامل دیگر سلب فراست است و نمونه‌ی اعلا‌ی خشم خدا در مثنوی داستان فرعون است. فرعون با همه هوشیاری با ختم و طبع الهی برنیامد. مهر الهی دل هشیارترین هوشیاران را مدهوش می‌کند و چنان نفوذناپذیر است که هیچ پندی نمی‌تواند بر آن کارساز باشد. گاه ختم و طبع الهی بر دل انسان‌ها مانع شناخت مردان حق و راهنمایان می‌شود. همواره اولیای الهی در جهان حاضرند و انسان‌های مهر بر چشم و گوش نهاده از دیدن و راهنمایی آنان محروم‌اند. جز عقل و زیرکی، لجاجت و ستیزه‌جویی و پرده‌داری نیز می‌توانند عامل ختم و طبع الهی بر قلوب شوند. مولوی می‌گوید:

از کپی‌خویان کفران که دریغ بر نبی‌خویان نثار مهر و میغ
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۱/۶)

مقلدان کافر نعمت به سبب پرده‌داری از فیض حق بی‌بهره می‌مانند و بر اهل شکر، به دلیل بندگی، نعمت از آسمان می‌بارد. دل‌بستگی به خوشی‌های دنیا آنان را از نعمت بی‌نصیب می‌گذارد و خوگردن به سختی‌ها و مهار نفس‌آماره اینان را برخوردار می‌کند. در مثنوی، کنعان پسر ناخلف نوح^(ع) نیز به دلیل لجاجت و ستیزه‌جویی با

رسول حق مهر بر دل داشت، از امواج بلاى الهی (امواج تیز هواهاى نفسانى) غافل گشت و نوح^(ع) و کشتی را رها کرد و به کوه پناه برد:

موج‌های تیز دریاهاى روح	هست صدچندان که بُد طوفان نوح
لیک اندر چشم کنعان موی رست	نوح و کشتی را بهشت و کوه جست
کوه و کنعان را فرو برد آن زمان	نیم‌موجی به قعر امتهان

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۱۲/۶)

عواملی وجود دارند که باعث زنگار دل و سبب دوری از درگاه الهی می‌شود و قهر و مهر و طبع الهی را به دنبال دارند و فراست و بینش انسان را از دریافت واقعیت‌ها باز می‌دارند. هرچند انسان از دریافت واقعیت‌ها دور بماند، نعمت‌ها نیز به تدریج موجبات استدراج خواهد بود.

۲-۴. قضا و قدر

قضای الهی می‌تواند همچون سدی حواس آدمی را احاطه کند و بدون این که به چشم آید، شناخت آدمی را زایل کند. نزول و حکم قضا دیده را می‌پوشاند و عقل را گم می‌کند و جهان را با همه گستردگی بسته و عرصه را بر آدمی تنگ می‌کند تا جایی که انسان هرچه قدر تدبیر کند در برابر تقدیر الهی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. مولوی می‌گوید:

این هم از تأثیر حکمت است و قدر	چاه می‌بینی و نتوانی حذر
نیست خود از مرغ پیران این عجب	که نبیند دام و افتد در عطب
این عجب گه دام بیند هم وتد	گر بخواهد ور نخواهد می‌فتد
چشم باز و گوش باز و دام پیش	سوی دامی می‌پرد با پر خویش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۰۸/۳)

اگر خواست الهی همراه انسان نباشد، فراست که هیچ، او نمی‌تواند چاه را پیش روی خود ببیند و از آن حذر کند و مولوی خواست و اراده الهی را با حکمت خداوندی همراه می‌کند که انسان گریزی از آن ندارد. در حکایتی دیگر بیان می‌کند:

من بینم دام را اندر هوا گر نپوشد چشم عقلم را قضا
چون قضا آید شود دانش به خواب مه سیه گردد بگیرد آفتاب
از قضا این تعبیه کی نادرست از قضا دان کو قضا را منکرست
(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۸/۱)

دهد که دام را می‌توانست ببیند؛ اما در موقع فرود آمدن بر اثر قضای الهی چشم عقل او ادراک از کف می‌نهد و علم و دانش و آگاهی دیگر نمی‌تواند چاره‌ساز مشکلات باشد.

۲-۵. تکبر

تکبر، غرور و عجب - که مفاهیمی نزدیک به هم دارند - از دیگر عوامل سلبی قابل توجه فراست در مثنوی است. کسی که در مسیر کمال قدم می‌گذارد هر لحظه به کمال برتر می‌اندیشد؛ اما آن کس که در خود پندار کمال دارد از حرکت و تلاش به سوی مراتب بالاتر باز می‌ماند. این بیماری مهلک روح ابتدا در وجود ابلیس نمایان شد و سپس در وجود بشر جلوه یافت. ابلیس چون خود را برتر می‌دانست از فرمان خدا سرباز زد و به آدم^(ع) سجده نکرد و با اغوای انسان‌ها، آنان را با خود همراه و گمراه ساخت.

یکی از داستان‌های مثنوی داستان هاروت و ماروت است:

گوش کن هاروت را ماروت را
 ای غلام و چاکران ماروت را
 مست بودند از تماشای اله
 وز عجایب‌های استدراج شاه
 این چنین مستیست از استدراج حق
 تا چه مستی‌ها کند معراج حق
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۳/۳۷۱)

مولوی این حکایت را با ایجاز و مبتنی بر تفاسیر قرآن نقل کرده است و رویدادهای مرتبط با حال و مآل آن‌ها را نمونه‌ای از سنت استدراج دانسته است و آن را برای الزام عبرت در اثنای بسیاری از داستان‌های مثنوی می‌آورد تا نشان دهد که هیچ‌کس از امتحان حق ایمن نیست و بر قدس و زهد خویش اعتماد نتوان کرد و تا وقتی که غرور خودنگری در سالک باقی است، همواره احتمال لغزش وجود دارد و در سلوک راه حق جز با تکیه بر عنایت حق و جز با نفی خودی نمی‌توان از تهدید زلت در امان بود (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۰۴). مولوی معتقد است، بیماری کبر و غرور در نفس هر مخلوق وجود دارد. حتی آن‌که خود را به ظاهر متواضع می‌بیند، مانند جوی آب صافی است که سرپنجه امتحان آن را زیر و رو و آلودگی‌های بستر جوی، زلالی آن را کدر می‌کند؛ پس نباید به خویشتن و طاعات و کمالات خود مغرور بود؛ زیرا معلوم نیست، انسان با چه عیاری از سنگ محک امتحان الهی بیرون خواهد آمد.

تا وقتی سنگ امتحان پنهان است «بر دکان، هر زرنا خندان می‌شود» و سکه قلب زراندود جلوه‌گری می‌کند. باید از ماجرای ابلیس پند گرفت که با همه طاعات و علم خود با آدم^(۴) از سر کبر درآمد و خود را برتر دید و تنزل یافت. از جمله شخصیت‌های داستانی مثنوی که در ماجرای ابلیس به دیده عبرت می‌نگرد، ایاز، محبوب مشهور سلطان محمود غزنوی است. او به سبب نزدیکی و قرب سلطان غزنوی مال و مکتب بسیار اندوخته بود، برای گرفتار نشدن در دام کبر، پوستین و چارقی، یادگار روزگار فقر، در حجره‌ای پنهان کرده بود و گهگاه در آن حجره خلوت می‌کرد و از گذشته یاد می‌آورد تا مبادا کبر ایمانش را ببرد. تکبر، احساس نیاز به تعلیم و تربیت را در انسان

از بین می‌برد و آدمی را از مریبان راه حق دور می‌کند؛ همچنان که سامری را از موسی^(ع) مهجور کرد. مولوی غفلت از باطن و سرگرم شدن به ظاهر را نوعی تکبر می‌داند. خودبزرگ‌بینی رذیلتی است تا پاک نشود، حواس باطنی حقیقت‌یاب نمی‌گردند.» (یوسف‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۴۸)

کشتی هس چون که مستغرق شود	آفتاب گنبدِ ازرق شود
دان که پنهان است خورشید جهان	تا نگشتند اختران ما نهران
زانکه پنبه‌ی گوش آمد چشم تن	گرز بر خود زن منی در هم شکن

(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۵۵/۶)

وقتی هوشیاری و فراست انسان از بین برود، حقایق در نظر او گم می‌شود و آفتاب برای او گنبد ازرقی بدون پرتو و درخشش به نظر می‌رسد. تا زمانی که هواهای نفسانی از بین نروند، خورشید حقیقت درخششی نخواهد داشت.

مولوی در سلوک مرد عمل است و تواضع وی با بازاریان و حتی رنود و عیّاران باعث شده بود، علاقه‌مندان بسیاری جمع کند. او با طبقات گوناگون مردم از مسلمانان و نصرا، سلوک دوستانه داشت و از کثرت مریدان زیاد مغرور نمی‌شد و از تحقیر و ایدای مریدان که رسم مشایخ عصر بود، خودداری داشت (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۹۸). پس دوری از کبر سبب جذب الطاف الهی و تکبر سبب قهر الهی و دور شدن از درگاه الهی و از بین برنده فراست است.

۲-۶. آلودگی درون

آلودگی دل و تاریکی آن علت‌های متعدّد می‌تواند داشته باشد و سلب‌کننده فراست است. پالودن دل و پاک نگه‌داشتن دیده باطن، دیدار حقیقت را برای ما میسر می‌کند. مولوی پس از نتیجه‌ای که از داستان نخجیران می‌گیرد، در بیان جهاد اکبر - که تعبیری از مبارزه با نفس اماره است - قصّه آمدن رسول روم به نزد عمر را می‌سراید. در همان آغاز حکایت، وقتی رسولی از جانب قیصر روم به دیدار عمر می‌آید، بر خلاف

معمول، خلیفه را در کسوت مردان عادی می‌بیند. رسول در پی قصر خلیفه می‌گردد؛ اما امت به او می‌گویند، خلیفه دوم می‌آید، برخلاف سنت.

ای برادر چون ببینی قصر او چونک در چشم دلت رستست مو؟
چشم دل از مو و علت پاک آر وآنگهان دیدار قصرش چشم دار
(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۵/۱)

«دلی که از پرتو نور حق بی‌بهره بماند، مانند جان منکران و کافران تنگ و تاریک است و از ذوق سلطان ودود، بینواست و در آن نه تاب آفتاب می‌تابد و نه فتح بابی هست. ابلیس نیز که دیده باطنش کور بود، از آدم (ع) جز طین ندید و بر دینش نظر نداشت» (یوسف‌پور، ۱۳۸۷: ۱۱۷). مولوی می‌گوید:

صدهزاران فضل داند از علوم جان خود را می‌نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود چون خری
که همی‌دانم یجوز و لایجوز خود ندانی تو یجوزی یا عجوز
این روا و آن ناروا دانی ولیک تو روا یا ناروایی بین تو نیک
قیمت هر کاله می‌دانی که چیست قیمت خود را ندانی احمقیست
سعدها و نحسها دانسته‌ای ننگری سعدی تو یا ناشسته‌ای
(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۵۱/۳)

البته این کورباطنی دلایل بسیاری چون ادبار و کفر دارد. در هر صورت، کورباطنان حق‌ناشناس، میراث‌دار ابلیس مطرود هستند و چون او بهره‌ای جز طرد شدن از درگاه خدا را ندارند. شیطان هر لحظه از سرمایه‌های معنوی و دینی انسان می‌کاهد. کاهش سرمایه‌های معنوی انسان تیرگی و آلودگی روح را به دنبال دارد و هرچه روح انسانی با آلودگی‌ها عجین شود، به همان اندازه کیاست و فراست او تنزل می‌یابد و راه سعادت و ضلالت را گم می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

مثنوی مولوی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین شاهکارهای ادبی در ادبیات عرفانی است با گستردگی و ژرفایی عمیق، چنان عمقی که از ابعاد گوناگون می‌توان در آن تفحص کرد. تاکنون شرح‌ها و مقالات و کتب گوناگونی در این زمینه نگاشته شده است که همگی اصالت این اثر جاودانه را به اثبات می‌رساند؛ اما هر تحقیق و پژوهش می‌تواند به نوبه خود دریچه تازه‌ای را برای علاقه‌مندان بگشاید. در این کتاب شریف بسیاری از تعالیم روح‌بخش و کمالات معنوی و ارزش‌های اخلاقی معرفی شده است؛ همچنین راه وصول و دستیابی به آن ارزش‌ها و دوری از عوامل سلب‌کننده ارزش‌های ناب شناسانده شده است. یکی از مضامین کمالات معنوی در مثنوی مضمون «فراست» است.

مولوی به فراست مراتب و درجاتی قائل است و سالک هرچه در کسب فضایل اخلاقی و زدودن آرایش‌های نفسانی جلوتر می‌رود، فراست او نیز به مرحله و درجه‌ای قوی‌تر می‌رسد؛ بنابراین مراتب سیر وجودی سالک با مراتب و درجات فراست ارتباط ناگسستنی و تنگاتنگ دارد و هرچه دل سالک منور به نور الهی و حب و عشق متقابل بنده و خالق می‌شود، فراست او نیز متناسب با آن رشد می‌یابد و بالعکس عوامل سلب‌کننده فراست، قهر و مهر الهی، قضا و قدر، آلودگی درون، حسد، عهدشکنی، ستیزه‌جویی و شهوت‌پرستی و شکم‌بارگی و معرفی شده است. این عوامل نیز بر همدیگر تأثیرگذار هستند. ستیزه‌جویی، آلودگی درون و شهوت‌پرستی چشم دل را به مرور بر درک و فهم انسان می‌بندد و انسان را در قعر خشم و غضب الهی می‌غلطاند. آنچه مسلم است، انسان‌های عادی نیز می‌توانند با پرورش خصایل و فضایل حمیده اخلاقی موهبت الهی را جلب کنند و کمالات معنوی را در خود رشد دهند. انسانی که مولوی ترسیم می‌کند، توأمان دارای خصایل نیک و بد است. از یک سو انسان موجودی خاکی و سرشته از آب و گل و زمینی است و از سوی دیگر روح او خدایی و

مظهر ظهور صفات الهی و علت غایی آفرینش به شمار می‌رود. رسیدن به اوج کمال در نظر او به‌وسیله نورانیت و اشراق حاصل از مشکات نبوی و عمل به شریعت است و بدون عمل به آن، قدم گذاشتن در طریق الهی و کشف و شهود حقیقت ناممکن و کوردلی و گمراهی را به همراه دارد.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. **قرآن کریم** (۱۳۸۲)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: نشر اسوه.
۲. ابن عربی، محمد (۱۴۲۷ق)، **فتوحات المکیه**، جلد دوم، بیروت: نشر دارالفکر.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸)، **لسان‌العرب**، بیروت: دار صادر.
۴. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۵)، **رمز و داستان‌های رمزی**، تهران: سخن.
۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۶)، **لغت‌نامه**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، **پله پله تا ملاقات خدا**، چاپ بیست‌وهفتم، تهران: انتشارات علمی.
۷. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۰)، **فرهنگ اصطلاحات عرفانی**، تهران: انتشارات طهوری.
۸. سعیدی، گل‌بابا (۱۳۸۷)، **فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن عربی**، تهران: نشر زوآر.
۹. شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۲)، **مبدأ و معاد**، ترجمه احمد حسینی اردکانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۳)، **ترجمه تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۱. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸)، **مثنوی معنوی**، به کوشش و اهتمام رینولد نیکلسون، تهران: نشر هما.
۱۲. یوسف‌پور، محمدکاظم (۱۳۸۷)، **توتیای چشم جان**، تهران: خانه کتاب.

مقاله

۱. پناهی، مهین و مختاری، مسروره (۱۳۹۲)، «**فراست در متون عرفانی - اسلامی**»، فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی، سال ۹، شماره ۳۵، صص ۵۷-۸۱.

۲. عالم‌زاده، هادی و معینی‌نیا، مریم (۱۳۸۴)، «علم فراست در منابع اسلامی»، مجله تاریخ علم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، شماره ۴، صص ۱۲۵-۱۳۸.

پایان‌نامه

۱. جلیلی ایرانی، رباب و مختاری، مسروره و همکاران (۱۳۹۷)، «فراست در مثنوی معنوی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی.